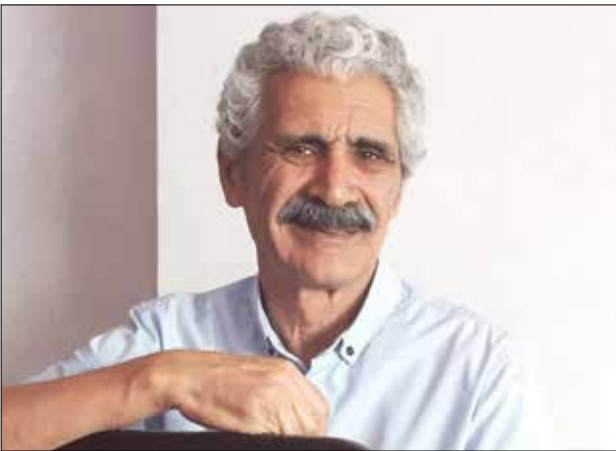




حسین آتش پرور، نویسنده، درباره چگونگی مواجهه ادبیات با بحران‌های زیست‌محیطی

می‌گوید

نوشتن نوعی هشدار است



می‌گویند تهران در آستانه یک تشنگی بزرگ است. آمارها هشدار می‌دهند؛ خاک تشنه‌تر از همیشه. آسمان بی‌باران‌تر از پیش. و منابع آبی در مرز پایان. این فقط یک بحران زیست‌محیطی نیست، یک بحران روایی هم هست، بحرانی که داستان ندارد و -از همین رو- کمتر فهمیده می‌شود. در میان هباهوی آمار و تحلیل‌های فنی، گاه فراموش می‌کنیم که فاجعه تا وقتی در جان روایت ننشیند درک نمی‌شود. حسین آتش‌پرور نویسنده‌ای از اقلیم خراسان است که، پیش از آنکه خشک‌سالی در تیرت خیرها جای بگیرد، آن را به زبان اسطوره، زن، خاک و آب روایت کرده است. روزنامه «اعتماد» با او گفت‌وگویی داشته که بخشی از آن در ادامه می‌آید.

● شما در بسیاری از داستان‌هایتان به مسئله کم‌آبی و خشک‌سالی اشاره دارید. این دغدغه فقط ریشه در تجربه‌های زیسته‌تان در جغرافیای خاص محل زندگی‌تان دارد یا یک انتخاب آگاهانه ادبی و اجتماعی است؟

ریشه‌اش به تجربه زیستن و زیست بومی که در آن متولد شدم برمی‌گردد. تا «سالگی در دیسفان زندگی کردم، جایی که زندگی برای زنده ماندن با طبیعت در نبرد است، آب و زمین یعنی هستی مردمان، و -از این جهت- همیشه چشم‌ها به زمین و به آسمان است. امروز، کسی نمی‌تواند تصور کند که «شهریانو»، یکی از شخصیت‌های رمان «خیابان بهار آبی بود»، در کودکی دهاشن را از برکه‌های بارانی آب می‌کرده، می‌رفته بالای کوه پای دانه بادامی که آن را کاشته می‌ریخته تا سبز شود؛ بعد، درخت را ملخ می‌زند و ... یا ماه بانو برای زنده ماندن در زمستان به خرمن‌های خالی گندم می‌رود و چادر به سر می‌کشد و یا اشک دانه گندمی را با سیخ از لانه مورچه‌ها بیرون می‌کشد. تجربه‌های ناخودآگاه قومی در من به خداگاهی می‌رسد تا به ادبیات تبدیل شود.

● به رمان «خیابان بهار آبی بود» اشاره کردید. در داستان «ماهی در باد» اما انگار کم‌آبی تنها یک بحران طبیعی نیست، بلکه به نوعی بحران هویت و فروپاشی درونی نیز بدل می‌شود. آیا آگاهانه به دنبال چنین لایه‌گذاری معنایی‌ای بودید؟

«ماهی در باد» برای من یک هشدار آخرالزمانی بود، و این را روزی که اولین بار در اوایل دهه ۷۰ به این روستای باستانی -که در حدود پانزده کیلومتری شمال شرق گناباد در حاشیه کالشور بود- بازگشتم فهمیدم. با چشم‌های از حدقه درآمده دیدم شن روان چون سیل از دیوارها بالا رفته و خانه‌ها را خورده. گورستان در شن دفن شده و خانه‌ها خالی از سکنه بود. در مزرعه‌ای فقیر دور از آبادی، تنها انسانی که در کنار درخت پیسته دیدم اسمش «حسینا» بود. از شترداران قدیم بود که روزگاران باشکوهی داشتند. می‌گفت با شترهایش از کویر لوت شهاد عبور کرده و قوم لوط را که سنگ شده دیده. معمولاً، به این مسئله که شاعران و نویسندگان دماسنج‌های یک جامعه هستند کمتر توجه می‌شود. هنگامی که «آواز باران» را در سال ۶۷ نوشتم، معنائیش هشدار خشک‌سالی و بی‌آبی بود، چون من کویرنشین تجربه‌قومی -تاریخی دارم. وقتی «ماهی در باد» را می‌نویسم، معنائیش هشدار مرگ خاک است. ماهی باید در آب باشد، نه در باد. هنگامی که زاینده رود خشک می‌شود و دادکشاورزان بلند می‌شود، یک هشدار است، و کسی صدایشان را نمی‌شنود. دریاچه ارومیه و حالا تهران، پایتخت ایران، تشنه است.

● از صحبت‌هایتان درباره «خیابان بهار آبی بود» چنین برداشت کردم که اقلیم و بحران‌های زیست‌محیطی برای شما صرفاً بستر داستان نیست، بلکه هسته معنایی و اسطوره‌ای روایت‌هایتان را هم شکل می‌دهد. به نظر شما، ادبیات برای روایت شرایط اضطراری مانند قحطی، خشک‌سالی، زلزله یا سایر فجایع طبیعی چقدر ظرفیت دارد؟

ادبیات بدون مرز است و ظرفیت پرداختن به همه آنچه به بشر و زیست‌او مربوط می‌شود را دارد. برای نمونه، «خیابان بهار آبی بود» یک کپیج از زیست بوم انسان است که در رأس آن تشنگی و آب است. به شخصیت‌های داستان توجه کنید: «پری»، نصف در آب و نصف در خشکی، دوزیست است و ریشه در افسانه‌ها و اسطوره‌ها دارد؛ «شهریانو» روی خاک و زمین است؛ «پروانه» اسم مستعار «پری» است که در هوا پرواز می‌کند. بالاتر از او، «ماه بانو» ست، بعد «باران»، که از آسمان می‌بارد و می‌شود دریا. تمام این‌ها، از «پری» تا «باران»، در یک چرخه باروری و زایش (آب) هستند. جدا از مسئله اصلی کتاب که خشک‌سالی و جست و جوی آب است، بوم و اقلیم نیز مطرح است؛ بن‌مایه‌هایی مانند زلزله، حمله ملخ‌ها، قحطی، باورها و خرافات، اسطوره‌ها و ... در آن نمایش داده می‌شود.

● [...] نویسنده‌ای مانند شما که به بحران‌های طبیعی در آثارش می‌پردازد آیا هنگام نوشتن به بُعد هشداردهنده یا پیشگیرانه ادبیات فکر می‌کند یا اساساً روایت فاجعه را نوعی سوگواری ادبی می‌بیند؟

نوشتن نوعی هشدار و اعتراض است، نشان دادن موقعیت هاست. وقتی که من خودم را می‌نویسم، تورا نوشته‌ام؛ آن وقت، «او» و «ما» هم نوشته می‌شود و نوشته آینه‌ای می‌شود روبه‌روی ما که خود را ویرایش کنیم. خبر، فاجعه، رخداد، وقایع، مسئله و ... وقتی ارزش پیدا می‌کند که به ادبیات و هنر تبدیل شود. تمام این‌ها به شکل خام در حد همان سوگواری ادبی باقی می‌مانند.

● و البته این هم پرسشی است که برای بسیاری از نویسندگان مطرح است، اینکه بحران به تنهایی کافی است یا باید در دل یک شبکه معنایی گسترده‌تر معنا پیدا کند. آیا فکر می‌کنید بحران‌های طبیعی به تنهایی قابلیت تبدیل شدن به ادبیات را دارند، یا حتماً باید با لایه‌های دیگری چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، یا اسطوره‌گره بخورند تا به داستانی ماندگار تبدیل شوند؟

بستگی به این دارد که به چه شکلی و در چه قالب ادبی‌ای -شعر، داستان، مقاله- بیان شود، هر قالبی ویژگی‌های فنی خودش را دارد. اگر بخواهد به داستانی ماندگار تبدیل شود، به موقعیت و زمینه رخداد که در بستر روانی، جامعه یا اسطوره‌ای و ... اتفاق افتاده است بستگی دارد. باز هم تأکید می‌کنم؛ این مسائل باید به حوزه ادبیات و هنر خلاصه وارد شود.

● برخی معتقدند روایت فاجعه ممکن است به کلیشه، ساتی،مانتالیسم یا حتی بهره‌کشی عاطفی از رنج دیگران ختم شود؛ درواقع، یکی از دغدغه‌های این سال‌ها مرز پارک میان بازنمایی واقعی فاجعه و نوعی بهره‌کشی احساسی از رنج دیگران است. از نظر شما، مرز میان بازنمایی صادقانه بحران و زیبایی‌شناسی رنج کجاست؟

بستگی به نوع بیان نویسنده در قالب هنری دارد؛ بیان فاجعه، بدون تبدیل آن به هنر خلاصه، موضوع را به کلیشه و بهره‌کشی عاطفی تبدیل می‌کند؛ زود هم فراموش می‌شود. مرزان در نقطه تبدیل شدن به بیان هنری است. اجازه بدهید مثالی بزنم؛ فیلم «خانه دوست کجاست؟» مضمونی بسیار عاطفی و ساده دارد؛ اجرای هنری کیارستمی است که آن را جهانی می‌کند. من سال‌ها قبل از آنکه این داستان فیلم شود خوانده بودم؛ اما آن اثرگذاری را نداشت. یا ارزش «بوف کور» در اجرای هنری آن است.



شاهریانوز
SHAHIRANNEWS.IR
۴شنبه
۲۲ مرداد ۱۴۰۲
۱۹ شهریور ۱۴۰۲

۱۰



فرهنگ و ادبیات

مرور چهار اثر ادبی درباره پیاده‌روی اربعین

سفری همگام با کلمات



گروه فرهنگ و ادبیات

گزارش
خبری

«اربعین»، اگرچه در فرهنگ اسلامی و ایرانی، دلالت‌های گسترده‌ای دارد، بیشتر یادآور اربعین حسینی است. رویدادی که -به ویژه در دهه اخیر- با پیاده‌روی دوستان‌ار اباعبدا... در سراسر جهان به سوی کربلا طی ایام منتهی به آن همراه شده است. اما پیاده‌روی اربعین صرفاً یک سفر مذهبی نیست، بلکه جنبه‌های مختلف و متنوعی دارد که هر کسی تنها می‌تواند بخشی از آن‌ها را دریابد.

نویسندگان نیز از همین جمله‌اند؛ اما این گروه -بیش و کم- قادرند

اربعین طوبی



کتاب «اربعین طوبی»، به قلم سید محسن امامیان، بر پایه یک داستان واقعی، زندگی «طوبی»، دختر نوجوان مشهدی، را روایت می‌کند که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بصره مهاجرت می‌کند و با تاجری عراقی پیوند زناشویی می‌بندد. او، در اوضاع سخت زندگی در کشوری غریب، با هووی خود، و در بستر اتفاقات سیاسی تلاطم برانگیز، فرزندان خود را جوری تربیت می‌کند که در برابر ظلم و ستم بایستند. داستان در دو زمان حال و گذشته روایت می‌شود؛ طوبی، که حالا دیگر پیرزنی است ساکن بصره و سال هاست که از پسرش، حسن، خبری ندارد، تصمیم می‌گیرد پیاده‌روی کربلا برود، و در این مسیر داستان زندگی خود را در قالب چهل گام برای نوه هایش تعریف می‌کند.

احضاریه



رمان «احضاریه»، نوشته علی مؤذنی، داستان یک روزنامه‌نگار را روایت می‌کند که زندگی‌اش در سفر اربعین دستخوش تغییراتی می‌شود. این رمان، که ساختاری رفت و برگشتی بین گذشته و حال دارد، به بررسی مفهوم «طلیبه‌شدن» برای زیارت می‌پردازد. نویسنده این مضمون را در دل روایت وقایع کربلا مصیبت‌های حضرت زینب (س) جای داده است. البته، به باور مؤذنی، واژه صحیح «احضار» به معنای «به حضور خواستن» است که نشان می‌دهد زیارت یک دعوت الهی است که ما باید شایستگی آن را پیدا کنیم. بنابراین، این رمان، فراتر از یک روایت ساده از سفر اربعین، به چالش‌های درونی یک انسان با ایمانش می‌پردازد و او را به یک سفر معرفتی دعوت می‌کند. نویسنده، با خلق شخصیتی

پیاده‌تا خورشید



«پیاده‌تا خورشید»؛ سفرنامه اربعین»، اثر علیرضا قزوه، کتابی در گونه «سفرنامه» است که یادداشت‌های نویسنده از هشت سفر مختلف او به کربلا را دربرمی‌گیرد. نویسنده، که خود شاعر نیز هست، با نگاهی شاعرانه به روایت این سفر پرداخته و مشاهدات و تجربیات خود را با ذکر جزئیات خصوصی بیان کرده است.

او «سفرنامه نویسی» را گونه‌ای مهم در ادبیات فارسی می‌داند و با ارجاع به نمونه‌های شاخصی همچون «سفرنامه» ناصر خسرو و «خسی در میقات»، اثر جلال آل احمد، جایگاه این گونه را در ادبیات فارسی یادآور می‌شود. چنان‌که آمد، طرح جزئیات سفر، مثل گفت‌وگویی با یک دوست درباره حضور در پیاده‌روی با لباس رسمی، به روایت قزوه حال‌وهوایی صمیمی می‌بخشد.

مرغان ابراهیم



کتاب «مرغان ابراهیم»؛ روایت‌هایی از پیاده‌روی اربعین»، مجموعه‌ای است از یازده روایت مجزا به قلم نویسندگان مختلف که تجربه‌های شخصی آن‌ها را از این سفر معنوی به تصویر می‌کشد. این مجموعه شامل آثاری از نویسندگانی چون ابراهیم اکبری دیگراه، معید داستان، و حسام ابنوس است که خسرو باباخانی آن‌ها را گرد آورده است. هریک از این نویسندگان به جنبه‌ای از این راه‌پیمایی پرداخته‌اند، از لحظات معنوی و حس هم‌بستگی میان زائران گرفته تا تأملات درونی و تحولاتی که این سفر در وجود هر فرد ایجاد می‌کند.

این اثر نشان می‌دهد که چگونه یک رویداد جمعی می‌تواند به تجربه‌ای شخصی تبدیل شود و زندگی فرد را به دو بخش

پاره‌ای از این رویداد عظیم را به قلمرو کلمات بیاورند و بدین ترتیب فرصتی یگانه و جاودانه برای تأمل در این باب فراهم سازند. طی این سال‌ها، کتاب‌های فارسی متعددی حول اربعین و آنچه پدان باز بسته است نوشته‌اند که هریک لطفی خاص دارد، اما پرداختن به همه آن‌ها میسر نیست؛ از همین روی، در ادامه، چهار اثر منثور در گونه‌های مختلف ادبی، از داستان و رمان تا سفرنامه و مستندنگاری، را مرور می‌کنیم که هرکدام به شیوه خاص خود به این پدیده پرداخته‌اند. نویسندگان این آثار، افراد صاحب‌نام و موفق در میان هم‌نمایان خویش‌اند؛ سید محسن امامیان صاحب چندین اثر است که از بین آن‌ها «اربعین طوبی»، نام و آوازه بیشتری دارد و موضوع یک اقتباس تلویزیونی نیز قرار گرفته است؛ علی مؤذنی

نویسنده‌ای کهنه‌کار و شناخته‌شده است که به واسطه کتاب‌های داستانی و پژوهشی پرشمار خویش افتخاراتی هم به دست آورده است. علیرضا قزوه، که شاعری بنام است، چند کتاب منثور هم نوشته است که در میان آن‌ها تعدادی سفرنامه هم می‌بینیم. سرانجام، خسرو باباخانی نویسنده‌ای است پایه‌سن‌گذاشته که در سال‌های اخیر بیشتر با کتاب «ویولن زن روی پل» -که شرحی است از درگیری نویسنده با اعتیاد- نقل محافل است. خواندن آثار این نویسندگان و همراه شدن با کلمات ایشان شاید به درک و دریافتی بهتر و حتی خاص از این پدیده بینجامد که آن را از سطح یک سفر واقعی و مادی به بلندی یک سفر ذهنی و معنوی برمی‌کشد.

زیارت سرپانگهش می‌داشت. روز سوم شد و هوویم یا به خانه‌اش گذاشت. مامانی حالش دست خودش نبود. هروقت این طوری می‌شد، می‌نشست پای چرخ خیاطی‌اش و هی می‌دوخت و هی می‌دوخت تا خستگی جای فکر و خیالش را بگیرد؛ اما اینجا فقط می‌بایست دور خودش بچرخد. دو پر چادرش را گره زد به کمرش، یک «یا علی» محکم گفت، و خانه را آب و جارو کرد. عبدا... که برگشت، کلی شرمندۀ شده بود و می‌خواست دست مامانی را ببوسد. اما هنوز بینشان یک کوه یخ آب نشده فاصله بود.

«اربعین طوبی»، نوشته سید محسن امامیان، نشر کتاب جمکران، ۱۳۹۵، ۳۲۸ صفحه.

فکر می‌کنم از شدت ضعف دچار مالیخولیا شده‌ام و -به قول شما پزشک‌ها- گرفتار سندرم حاج ناصر شده‌ام و ویروسی در ذهن من به فحش فعال شده است که هرچه پیش‌تر می‌روم سلول‌های بیشتری را از من دربرمی‌گیرد. «بفرما! سروکله‌اش پیدا شد و این بار مشتی بادام ریخت نوی دستم و رفت. هیچ سؤالی نکرد، نپرسید، «خوبی؟»

نگفت، «تصمیمت چیست؟» عین فرفره رفت. چهارده تا بادام بود. دستش را خواندم. حتماً به نیت چهارده معصوم، می‌خورم. بسیار خوب. فحش هم نمی‌دهم، چون اینجا نجف است و علی هست و آه.

«احضاریه»، نوشته علی مؤذنی، نشر اسم، ۱۳۹۷، ۲۲۴ صفحه.

هنوز نفس می‌کشید و قلب نامهربانش می‌زد آمدم. من بودم و سید ابراهیم و جعفریان. از دمشق سوار شدیم به سمت کربلا، در شبی که هم سفران کربلای ما یک مشت پیرزن و پیرمرد و یک خانواده پرجمعیت قمی بودند. آن قدر آن سفر جذاب بود که تا مدت‌ها سراغ حاج مهدی، پدر آن خانواده، را از پسرانش می‌گرفتم و از آن سفر چقدر خاطره خوب دارم و از پیرزنی مشهدی که هرچامی رفت می‌گفت: «ننه! آمده‌ام

امام زمان (ع) را زیارت کنم». «پیاده‌تا خورشید»؛ سفرنامه اربعین (یادداشت‌های هشت سفر کربلا)، نوشته علیرضا قزوه، نشر سوره مهر، ۱۳۹۹، ۲۳۲ صفحه.

اولین نگاه، تمام خستگی‌تن از چشم‌هایم بیرون ریخت. رفتم و سلام دادیم و راه کج کردیم سمت کشتی نجات که -قریان سرعتش و وسعتش- شلوغ بود. امانه‌آن قدر که نشود برویم داخل. چشمم به ضریح افتاد، یاد سفر انتقال ضریح افتادم. جلو رفتم؛ نه توانش را داشتم، نه امکانش بود. دستم را بلند کردم. آقا! ما وقتی می‌خواهیم سلام کنیم، دست بلند می‌کنیم. [...] آقا! ما وقتی گم می‌شویم هم درستمان را بلند می‌کنیم، به امید اینکه بزرگ‌تر یا راه بلدی ببیند و بگیرد. آقا! دست‌گاهی خالی مان را بگیر!

«مرغان ابراهیم»؛ روایت‌هایی از پیاده‌روی اربعین، گردآورده خسرو باباخانی، نشر خانه کتاب و ادبیات ایران، ۱۴۰۲، ۱۶۸ صفحه.

بریده

قبل و بعد از خود تقسیم‌کند. روایت‌ها، به تفصیل، به جزئیاتی مانند مهمان نوازی موبک‌ها، خستگی مسیر، و گفت‌وگوهای میان زائران از فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف می‌پردازند. این تنوع نگاه‌ها تصویری تقریباً جامع از این سفر پیش‌روی خواننده می‌گذارند و به او کمک می‌کنند تا ابعاد پیاده‌روی اربعین را بهتر ببیند و آن را، نه تنها به عنوان یک سنت، بلکه به مثابه یک تحول درونی بنگرد که باعث می‌شود هر فرد به خود حقیقی‌اش بازگردد. این مجموعه نمونه‌ای از ادبیات مستندنگاری است که به روایت‌های انسانی و عاطفی اهمیت می‌دهد.

بریده

قدم زدیم شهر را بخشی را با موتور رفتم. از خیابانی که پیچیدیم، گنبد حرم حضرت عباس (ع) پیدا شد. از دور که دیدمش، با همان